

تأملی بر جامعه طبقاتی عصر ساسانی و تداوم آن در قرون اولیه اسلامی (با تکیه بر خاندان بختیشوع)

نجم‌الدین گیلانی*

چکیده

در دوره ساسانی جامعه ایران به طبقات گوناگونی تقسیم شده بود. هر چند در بسیاری از منابع از ممکن نبودن تحرک طبقاتی در این دوره سخن رفته است، اما شواهدی مبنی بر امکان تحرک و ارتقای طبقاتی وجود دارد. هم‌چنین، به نظر می‌رسد که جامعه طبقاتی عهد ساسانی بیش‌تر به منظور تخصص‌گرایی و هویت خاص هر طبقه مطرح بوده است. این موضوع سبب می‌شد مشاغل در خاندان‌ها موروثی شود و فرزندان تجارب نیاکان و پدران خود را به ارث برند و آن را به نسل‌های بعد از خود انتقال دهند. این امر تا حدودی در دوره اسلامی نیز (مانند موروثی بودن پزشکی در خاندان بختیشوع) حفظ شد. هدف از نگارش مقاله حاضر، با استناد به منابع و با روش تحلیلی، شرح و بسط موارد پیش‌گفته است.

کلیدواژه‌ها: جامعه طبقاتی، ساسانی، دوره اسلامی، خاندان بختیشوع.

۱. مقدمه

اگر چه آدمیان همه در خلقت و حقوق برابرند، اما در استعداد فکری و امکانات طبیعی برابر نیستند. اگر همه انسان‌ها در شرایط کاملاً مساوی از لحاظ استفاده از امکانات طبیعی و نیز بروز دادن استعدادها قرار گیرند، به طور طبیعی پس از مدتی در بین آن‌ها عدم تساوی از لحاظ امکانات برخوردار از طبیعت و نیز عدم تساوی از لحاظ درک مسائل و فهم و حل مسائل به وجود می‌آید. علاوه بر آن، قدرت فعالیت آدمیان فرق می‌کند؛ بعضی افراد فعال‌تر از دیگران‌اند؛ در نتیجه نسبت به کسانی که کم‌تر تلاش می‌کنند پیش‌رفت بیش‌تری

* دانش‌جوی دکتری تاریخ، دانشگاه اصفهان ngilani58@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۴/۲۰

می‌کنند. بنابراین، عملاً نمی‌توان جامعه‌ای را بدون گروه‌بندی بالاتر و فروتر و با مردمی متساوی‌الحقوق متصور شد. اختلاف طبقاتی جوامع انسانی در زمان و مکان متفاوت دیده شده است و در ایران باستان نیز وجود داشته است.

لازمه رفع حواجی اجتماعی به وجود آمدن مشاغل و گروه‌بندی اجتماعی متفاوت است؛ زیرا جامعه نیازمندی‌های متفاوتی دارد و هر فردی از افراد جامعه کار خاصی بر عهده دارد و لازمه این کار ویژه تخصصی شدن امور و تقسیم کار اجتماعی است (افلاطون، بی‌تا: ۱۱۴؛ گی‌روشه، ۱۳۶۸: ۵۶). جامعه عصر ساسانی نیز از این واقعیت مستثنی نبود و در جامعه ایران این دوره اختلاف طبقاتی وجود داشت (Shaki, 1983: 191-192). بیش‌تر پژوهش‌گران خارجی و داخلی موضوع طبقاتی بودن عصر ساسانی را بدون توجه به این موضوع که حرف و مشاغل در خاندان‌ها موروثی می‌گشت و فرزندان تجارب نیاکان و پدران خود را به ارث می‌بردند، بررسی کرده‌اند (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲۳۴-۲۳۵). درباره تخصصی بودن شغل‌ها می‌توان گفت که طبقاتی بودن جامعه برای توسعه کشور ضرورت داشت. کسانی که متولیان امور دینی بودند علوم دین را از معلمانی که پدران و بزرگانشان بودند می‌آموختند و خبره می‌شدند؛ آن‌ها که اهل پیشه بودند پیشه‌ها را از استادان و پدران و برادران خود یاد می‌گرفتند؛ به همین سان مشاغل اداری، صنعت‌گران، و دیگر مشاغل به صورت موروثی تجربه‌هایشان را به نسل‌های پس از خود انتقال می‌دادند. ضرب‌المثل مشهور «وَلَدُ الْعَالَمِ نَصْفُ الْعِلْمِ» مصداقی برای جامعه طبقاتی عصر ساسانی است. صاحب‌نظران گذشته تقسیم مشاغل را برای افراد جامعه بر پایه استعداد ذاتی آن‌ها امری ضروری می‌دانستند و عدالت در جامعه را به صورت وظیفه عمومی به این صورت تفسیر می‌کردند که هر فرد از بدو تولد برای شغلی خاص استعداد داشته است؛ پس باید به کار اختصاصی خود مشغول شود و در کار دیگری مداخله نکند. در سایه چنین نظم اجتماعی‌ای، مدینه فاضله تحقق می‌یافت (روحانی، بی‌تا: ۳۸؛ کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱/ ۶۱۲). با توجه به این نوع ساختار فکری درباره جامعه است که افلاطون تصریح می‌کند: از میان شما آنان که لیاقت حکومت بر دیگران را دارند خداوند نهاد آنان را با طلا سرشته است؛ بنابراین، آن‌ها پربهاترین افرادند و اما خداوند در سرشت نگاهبانان نقره به کار برده و در سرشت برزگران و سایر پیشه‌وران آهن و برنج و از آن‌جا که اصل و مبدأ شما یکی است، معمولاً فرزندان شما مانند خودتان خواهند بود (افلاطون، بی‌تا: ۲۰۲). این تقسیم‌بندی افلاطون تشابه زیادی با طبقات عصر ساسانی دارد. هدف از نگارش مقاله حاضر بررسی اهداف مطرح‌شده در ذیل است.

۲. سؤالات تحقیق

مقاله حاضر به دنبال یافتن پاسخی برای سؤالات ذیل است:

۱. آیا در زمان ساسانیان تغییر یا ارتقا از طبقه‌ای به طبقه دیگر محال بود؟
۲. آیا در زمان ساسانیان در تقسیم طبقات اجتماعی، تخصص‌گرایی مطرح بود؟
۳. آیا توارث حرفه طبابت در خاندان بختیشوع (از دوره باستان تا دوره اسلامی) را می‌توان نشانه گذار نظام طبقاتی کهن به دوره اسلامی دانست؟

۳. پیشینه تحقیق

درباره طبقات عصر ساسانی و خاندان بختیشوع کتاب‌ها و مقالات بسیاری نوشته شده است و در بسیاری از پژوهش‌هایی که در ارتباط با تاریخ ساسانیان نوشته شده است، به آن پرداخته شده است. چنان‌که پرفسور کریستن‌سن در کتاب مشهور خود، ضمن شرح طبقات عصر ساسانی و لحاظ کردن عدم ارتقا از طبقه‌ای به طبقه دیگر، بیان می‌کند که استثنا نیز قائل می‌شدند. هم‌چنین خنجی به صورت گذرا به بحث تخصصی شدن مشاغل در بین خاندان‌ها پرداخته است. درباره خاندان بختیشوع نیز شهرام جلیلیان کتابی با عنوان تاریخ جنبدی‌شاپور نوشته است که تقریباً می‌توان گفت که همه شخصیت‌های این خاندان و نقش آنان در توسعه پزشکی مسلمانان را بررسی کرده است، اما درباره بحث تخصصی بودن مشاغل و امکان ارتقا از طبقه‌ای به طبقه دیگر و هم‌چنین گذار روند تخصصی بودن مشاغل به دوران اسلامی به طور مستقل تاکنون پژوهشی انجام نشده است و از این نظر موضوع حاضر از نوآوری خاصی برخوردار است.

۴. امکان تحرک طبقاتی در زمان ساسانی

بیش‌تر پژوهش‌گران تاریخ عدم امکان تغییر یا ارتقا از طبقه‌ای به طبقه دیگر را در زمان ساسانیان مطرح کرده‌اند (کریستن‌سن، ۱۳۷۹: ۴۲۹) و در این زمینه بیش‌تر منابع مطالعاتی آن‌ها نامه تنسر و داستان کفش‌گر شاهنامه فردوسی است که در ذیل به نقد و بررسی آن‌ها پرداخته خواهد شد. اگر چه در نامه تنسر آمده است: «بترسید از سری که دم گشته یا دمی که سر گشته»؛ اما بنا بر شواهد مستند تاریخی مانند مقدمه برزویه طبیب بر کلیله و دمنه (منشی، ۱۳۸۳: ۱۶) و نامه تنسر، اگر کسی هنر یا لیاقتی از خود نشان می‌داد، امکان ارتقای طبقاتی وجود داشت. علاوه بر آن، با توجه به این‌که گفته می‌شود: نامه تنسر «از حیث

وصف اوضاع و احوال» عهد انوشیروان را در خاطر تداعی می‌کند (مینوی، ۱۳۵۴: ۱۸)، می‌توان این گفته را مربوط به حوادث پیش‌آمده بر اثر جنبش مزدک دانست؛ زیرا در ادامه نامه تنسر می‌خوانیم:

عامه هم چون دیو که از بند بگشایند، کارها فرو گذاشتند، و به شهرها به دزدی و فتنه و عیاری و شغل‌های بد پراکنده شده، تا بدان رسید که بندگان بر خداوندگان دلیر شده‌اند و زنان بر شوهران فرمان‌فرمای (همان: ۶۰).

این مطلب قیام مزدکیان را آن‌گونه که منابع توصیف کرده‌اند، به یاد می‌آورد. در این باره بلعمی و طبری درباره غارت‌گری مردم و هرج و مرجی که فرودستان به وجود آورده بودند و به خانه ثروت‌مندان می‌ریختند و اموال را غارت می‌کردند سخن گفته‌اند (طبری، ۱۳۷۵: ۲/ ۶۲۰؛ بلعمی، ۱۳۳۷: ۱۴). هر چند از شواهد تاریخی پیداست که مردمان دوره «قباد» از عقاید «مزدک» سوء استفاده کردند و به غارت‌گری دست زدند و این اعمال و رفتار از تعلیمات مزدک دور بود (کریستین‌سن، ۱۳۷۹: ۱۱۱-۱۱۲؛ بهار، ۱۳۷۵: ۹۹).

کولسنیکوف نیز آن قسمت از مطالب نامه تنسر را، که در آن اشاره‌ای به وجود تفاوت ظاهری بین نجبا و مردم عادی شده است، نشانه‌ای از قشریندی شدید مردم در دوران پس از مزدکیان می‌داند (کولسنیکوف، ۲۵۳۷: ۴۱). در نامه تنسر آمده است: «میان اهل درجات و عامه تمیزی ظاهر و عام با دید آورد به مرکب و لباس و سرای و بستان و زن و خدمت‌گار...» (مینوی، ۱۳۵۴: ۶۶). البته طبیعی است که همیشه سطح زندگی و امکانات رفاهی توان‌گران با درویشان یکسان نبوده و نخواهد بود. امروزه نیز این تفاوت و تمیز بین طبقه بالا و ثروت‌مند با طبقات پایین به چشم می‌خورد.

مورد دیگر که مبنای این برداشت یک‌جانبه شده است داستان «انوشیروان و کفش‌گر» است. اما به این نکته نیز توجه نشده است که در شاهنامه فردوسی، روستازاده مرو (بزرگمهر) به وزارت انوشیروانی می‌رسد و نگرانی او از این موضوع آن است که اگر کفش‌گر یا «بازرگان‌بچه گردد دبیر»، ممکن است زمانی که فرزندش به تخت نشیند از او سخن بشنود (فردوسی، ۱۳۸۰: ۱۶۵۵). البته بزرگمهر دبیر فرزند انوشیروان نیز شد. شاید منظور سعدی از «روستازادگان دانش‌مند به وزیری پادشاه رفتند» (سعدی، ۱۳۷۶: ۸۷) خطاب به بزرگمهر باشد. پس این‌که «پادشاهان ساسانی هرگز امور اداری کشور را به دست روستازادگان نمی‌سپردند» (ماسه و دیگران، ۱۳۳۹: ۲۳۰) نمی‌تواند درست باشد.

علاوه بر این، از داستان «انوشیروان و کفش‌گر» در شاهنامه، برداشت نادرستی شده است که انوشیروان حتی در ازای پولی فراوان اجازه سوادآموزی را به پسر کفش‌گر

نمی‌دهد. نکته این جاست که خواسته کفش‌گر نه سوادآموزی پسرش، بلکه دبیری بود و دبیری متفاوت از سوادآموزی است.^۱ در واقع «کفش‌گر» می‌خواست با پول پسرش را در کادر اداری دبیران استخدام کند (بهار، ۱۳۷۳: ۲۴۰). این کار در آن زمان بر خلاف قانون همگانی تلقی می‌شد و استثنا وجود نداشت. بی‌سوادی کشاورزان و بیش‌تر مردم طبقات پایین جامعه نه فقط مختص به ایران باستان نبود، بلکه پس از آن نیز دگرگون نشد؛ زیرا خواندن و نوشتن تا پیش از آغاز عصر جدید پدیده‌ای همه‌گیر نبود و کسی به دنبال آن می‌رفت که به آن نیاز داشت. عوام تا زمان مشروطیت هم‌چنان سواد را تشریفاتی و نالازم می‌دانستند. این وضع حتی در زمان حکومت پهلوی دوم نیز ادامه داشت. به طوری که بنا بر اعتراف یکی از سران رژیم سابق که در نقد محمدرضاشاه پهلوی می‌نویسد: «چگونه می‌شد تمدنی بزرگ به وجود آورد، در حالی که ۵۵ درصد ایرانیان علی‌رغم «سپاه دانش» خواندن و نوشتن نمی‌دانستند». حتی در بعضی از مناطق والدین مخالف تحصیل فرزندان‌شان بودند و اجازه نمی‌دادند فرزندان‌شان به مدرسه بروند و ادامه تحصیل بدهند.

با وجود این‌که گفته می‌شود وضع طبقات در عصر ساسانی چنان محکم بود که کسی حق ارتقا و بالا رفتن از طبقه‌ای به طبقه دیگر را نداشت، اما ظاهراً چنین نبوده است و گاهی استثنا قائل می‌شدند و آن زمانی بود که یکی از رعیت اهلیت و هنر خاصی از خود نشان می‌داد. در آن صورت می‌توانست به طبقه بالاتر راه یابد (Boyce, 1957: 39). چنان‌که در نامه تنسر آمده است:

بر این چهار عضو در روزگار صلاح باشد مادام، البته یکی با یکی نقل نکنند، الا آن‌که در جبلت یکی از ما اهلیتی شایع یابند، آن را بر شهنشاه عرض کنند، بعد تجربت موبدان و هرابده و طول مشاهدات، تا اگر مستحق دانند، به غیر طایفه الحاق فرمایند (مینوی، ۱۳۵۴: ۵۷).

اگر آن شخص را در پارسایی آزموده بودند، او را وارد طبقه روحانیون می‌کردند و اگر قوت و شجاعت داشت، او را در طبقه جنگیان داخل می‌کردند و اگر در عقل و قوه حافظه ممتاز بود، در طبقه دبیران داخل می‌کردند (همان: ۵۹). در هر صورت، قبل از رفتن به طبقه بالاتر باید مصاحبه‌ها و آزمون‌های کافی و استواری انجام می‌گرفت (کریستین‌سن، ۱۳۷۹: ۴۲۹). البته ناگفته پیداست که این شیوه آزمایش و مصاحبه هم‌اکنون نیز در دنیای مدرن معمول و رایج است و نمی‌تواند غیر از این هم باشد؛ زیرا هر کسی دارای استعداد، تجربه، یا تحصیل در فن و رشته خاصی است. علاوه بر آن، نمی‌توان کسی را که در زمینه‌ای تخصص، تجربه، یا مطالعه کافی نداشته است بدون هیچ تست و آزمون استفاده کرد.

همچنین شواهد دیگری مبنی بر امکان ارتقا از طبقه‌ای به طبقه دیگر نیز وجود دارد. چنان که در مقدمه کلیله و دمنه آمده است، پدر برزویه از لشکریان بود؛ بنابراین، اگر امکان ورود به طبقه دیگر وجود نداشت، او نباید در پزشکی ادامه تحصیل می‌داد. او می‌گوید:

پدر من از لشکریان بود و مادر من از خانه علمای دین زرتشت بود ... و چون سال عمر به هفت رسید مرا به خواندن علم طب تحریض نمودند، و چندان که اندک وقوفی افتاد و فضیلت آن بشناختم بر رغبت صادق و حرص غالب در تعلم آن می‌کوشیدم، تا بران صنعت شهرتی یافتم و در معرض معالجت بیماران آمدم (منشی، ۱۳۸۳: ۱۶).

این مطلب نه فقط بیانگر آن است که رفتن به طبقه‌ای دیگر امکان‌پذیر بود، بلکه حاکی از آن است که کودک بدون هیچ مانع و آزمایش خاصی می‌توانست در رشته‌ای غیر از تخصص طبقاتی پدرش ادامه تحصیل دهد. بنابراین، این که گفته می‌شود: در دوره ساسانی انتقال از طبقه‌ای به طبقه دیگر و تغییر موقعیت اجتماعی و اقتصادی محال بوده است (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۲۵) و «هرگز مردی که در یکی از طبقات به دنیا می‌آمد حق ارتقا به طبقه بالاتر را نداشت» (ماسه، ۱۳۶۸: ۲۲۶-۲۳۳) را نمی‌توان به طور مطلق پذیرفت. البته هم‌چنان که ذکر شد، کریستین سن نیز خود در ادامه مطلب اعتراف می‌کند که در ارتقا از طبقه‌ای به طبقه دیگر استثنا قائل می‌شدند.

۵. تخصص‌گرایی در عهد ساسانی

به نظر می‌رسد جامعه طبقاتی عهد ساسانی به مفهوم امروزی آن نبود که سخن گفتن از طبقات اجتماعی نوعی استثمار و بهره‌کشی را تداعی می‌کند، بلکه بیش‌تر به منظور تخصص‌گرایی و این که هر طبقه هویت و وظایف خاصی داشته باشد، مطرح بود. هدف اردشیر بابکان از ایجاد این تقسیم‌بندی کارآمد از اقشار جامعه آن بود که لایه‌های مختلف اجتماعی به مثابه لایه‌های تخصصی در مشاغل گوناگون کارآموزده شوند و بهتر بتوانند به کشور خدمت کنند. منظور او از این طبقه‌بندی آن بود که تخصص‌ها در خاندان‌ها موروثی شود و پسر از برادر و برادر از برادر مشاغل خانوادگی را به‌نیکی بیاموزد و هر کس در کارش از مهارت کافی برخوردار شود و بازدهی کارش رضایت‌بخش باشد.

در جامعه عهد ساسانی طبقاتی بودن جامعه امری مفید بود که برای توسعه کشور ضرورت داشت. در این باره مسعودی و ابن‌قتیبه دینوری می‌نویسند: اردشیر بابکان دبیران (کارمندان اداری) را اداره‌کنندگان کشور، فقیهان را ستون‌های دین، سپاهیان را نگهبانان کشور،

و کشاورزان را آبادگران کشور می‌نامید (مسعودی، ۱۳۴۷: ۱/ ۲۷۲؛ دینوری، ۱۴۱۸: ۱/ ۶۰). این نظام در حقیقت نه یک نظام طبقاتی ناپسند و ظالمانه، بلکه نظامی سودمند برای کشور بود؛ زیرا با بالا بردن تخصص‌ها ماهرترین نیروی کاری را برای همه زمین‌ها فراهم می‌کرد و می‌توانست در توسعه اقتصادی کشور بهترین سوددهی را داشته باشد (خنجی، بی‌تا: ۶۹۸). البته ساسانیان این نظام را از اشکانیان به ارث برده بودند و در ساختار سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی خود آن را جدی‌تر دنبال کردند (Pigulevskaya, 1963: 101).

در هر حال می‌توان گفت: ملاک تمایز طبقات از یکدیگر تخصص و استعداد برای انجام امور بود. با توجه به ویژگی‌ها و صفات انسانی، انسان‌ها از استعدادهای مادی و معنوی متفاوتی برخوردارند. لازمه تفاوت استعدادهای وجود طبقات متفاوت اجتماعی و ضرورت به پرداختن هر فردی به صنعتی و حرفه‌ای است که با توانایی فردی و استعداد او هم‌خوانی داشته باشد (فریدونی، ۱۳۸۰: ۱۸۴-۱۸۵). بر این اساس، برای همگان روشن است که اگر کسی در کار یا پیشه‌ای که در آن تخصص ندارد وارد شود آن کار را به‌درستی انجام نخواهد داد و احتمالاً به تباهی نیز منجر می‌شود. در این باره در مینوی خرد آمده است:

وظیفه صنعت‌گران و مزدوران این است که آن کاری را که ندانند دست بدان نبرند و آن‌چه دانند خوب و بادقت انجام دهند. و مزد عادلانه خواهند. چه کسی که کاری را نداند و به انجام آن دست زند، ممکن است آن کار تباه شود یا ناکرده بر جای ماند (تفضلی، ۱۳۵۴: ۴۹-۵۰، به نقل از مینوی خرد).

بنا بر این نظریه، اگر هر کس در سر جای خودش نباشد و در زمینه تخصصی خود کار نکند، هرج و مرج پیش می‌آید. به قول فردوسی:

چو این کار آن کند آن کار این پر آشوب گردد سراسر زمین

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۲۹)

نمونه روشن در تاریخ ساسانیان که آشکارا بیان‌گر جنبه مفید طبقات و بحث تخصصی بودن آنان است، زمانی است که بهرام چوبین به جنگ با ترکان می‌رود. در این جنگ، به سبب کم بودن نیروی نظامی بهرام نسبت به ترکان، دبیر بزرگ (ایران دبیرد)، که در لشکرگاه بهرام بود، تلاش کرد تا او را از ادامه جنگ باز دارد، اما بهرام گفت: «کار تو قلم و کاغذ است؛ از جنگ کردن چه دانی؟» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۸۴؛ بلعمی، ۱۳۴۳: ۱۲). این مورد آشکارا حکایت از این واقعیت دارد که «دبیر» نباید در کار «نظامی» دخالت کند، زیرا هر کسی را بهر کاری ساخته‌اند:

سپاهی نباید که به پیشه ور به یک روی جویند هر دو هنر
یکی کارورز و دگر گرزدار سزاوار هر دو پدید است کار

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۲۹)

مورد دیگر در شاهنامه فردوسی مربوط به جنگ بهرام چوبین با ترکان است: شخصی به نام جرابزین، که به صورت ناشناس به لشکر ترکان رفته بود تا اطلاعات کسب کند، به بهرام تذکر داد که با این لشکر کم به جنگ شاه‌شاه نرود. اما بهرام خشمگین شد و پاسخ داد:

تو را پیشه دام است بر آبگیر نه مردی به کوپال و شمشیر و تیر

(همان: ۱۳۸۴)

روند تخصصی بودن مشاغل با ورود اسلام به ایران نیز در بین برخی طبقات و خاندان‌های دانش‌مند تا قرن دوم و سوم هجری باقی ماند. چنان‌که در خاندان نوبخت و بختیشوع علم نجوم و علم پزشکی در بینشان نسل به نسل تداوم داشت. در ذیل به واکاوی علت تداوم نسل به نسل پزشکی در خاندان بختیشوع پرداخته خواهد شد.

۶. خاندان بختیشوع: نماد تداوم جامعه طبقاتی در قرون نخستین اسلامی

اگر چه با ورود اسلام به ایران و فرو ریختن شاهنشاهی ساسانی، ساختار اجتماعی آن نیز به تدریج دچار تحول و دگرگونی‌های جدیدی شد، اما موقعیت اجتماعی قسمتی از طبقات ساسانی، به سبب قرار گرفتن در بخش اداری و دیوانی جدید اسلامی، به وضع سابق خود باقی ماند. طبقه دهقانان و دبیران با از بین رفتن موقعیت سایر طبقات اجتماعی ساسانی تا قرن‌ها بعد از ورود اسلام به ایران تداوم حیات داشتند (آذرنیوشه و صالحی، ۱۳۹۱: ۱). طبقات ممتاز و متنفدی هم‌چون دهقانان و دبیران، با درک شرایط جدید درصدد برآمدند با استفاده از تجارب تاریخی خود، در امور ملک‌داری با فاتحان مسلمان هم‌کاری کنند (رضایی و دیگران، ۱۳۸۹: ۴۴). چنان‌که گفته می‌شود، نخستین گروه‌هایی که به اسلام گرویدند اشراف ایرانی بودند (چوکسی، ۱۳۸۱: ۱۰۵). آنان با شرط حفظ مالکیت و منافع اقتصادی خود به اسلام گرویدند، به طوری که خالد بن ولید در نامه‌ای به مالکان و اشراف ایرانی در حیره نوشت: «به دین ما درآیید تا شما را با سرزمینتان واگذاریم و سوی اقوام دیگر رویم» (طبری، ۱۳۶۵: ۴/۱۵۰۷). در پارس نیز بسیاری از دهقانان ایرانی با شرط حفظ اراضی و قلاع و حقوق و امتیازات فئودالی خویش سر به اطاعت اعراب نهادند. بدین ترتیب، اراضی و حقوق فئودالی خویش را حفظ کردند (پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۴۳).

ابن حوقل در قرن چهارم هجری از جای‌گاه و نفوذ بالای این اشراف در بین مردم یاد می‌کند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۸۶). بنا بر این شواهد، بعضی از طبقات طبق معمول به حیات خود ادامه دادند.

بنا به گفته‌ی عمر جاحظ در *التاج*، این سنت بعد از اسلام نیز بدون تغییر ماند و به حیاط خود ادامه داد. او می‌نویسد: «از آن پس، چه در آیین پادشاهان ایران و چه در میان عرب، درباره‌ی طبقات مردم تغییری تازه رخ نداد تا آن‌که یزید بن عبدالملک به خلافت برنشت» (جاحظ، ۱۳۳۲: ۹۷). بنابراین، می‌توان گفت در قرون نخستین اسلامی با وجود این‌که جنبش‌های مساوات‌طلبانه بسیاری از طرف طبقات محروم در مقابله با قدرت سیاسی و طبقات بالای اجتماع رخ داد، اما در عمل سلسله‌مراتب و نابرابری‌های اجتماعی تأیید و تثبیت شد (Ashraf and Banuazizi, 1992: 658).

جندی‌شاپور نیز به عنوان پایتخت فرهنگی ایران در عهد ساسانی و اوایل اسلامی، با سنت‌های بازمانده از زمان ساسانیان، نقش زیادی در انتقال این سنت‌ها و عناصر فرهنگی و تمدنی ایران به جهان اسلام داشت (اشپولر، ۱۳۶۹: ۲؛ اینوستراتسوف، ۱۳۸۴: ۲۳). یکی از این سنت‌ها و عناصر فرهنگی بحث طبقاتی بودن یا تخصصی بودن مشاغل در بین خاندان‌های خوزی است، چنان‌که پزشکی در خاندان بختیشوع چند نسل ادامه دارد. اگرچه از سقوط جندی‌شاپور تا ۱۴۸ هجری که جورجیس، پسر بختیشوع، برای درمان منصور عباسی به بغداد فراخوانده شد، تقریباً هیچ‌گونه آگاهی‌ای از بیمارستان جندی‌شاپور و زندگی و فعالیت‌های علمی پزشکان جندی‌شاپوری در منابع بازتاب نیافته است؛ اما درخشش پزشکان جندی‌شاپوری و دانش‌آموختگان آموزشگاه پزشکی جندی‌شاپور در دربار خلیفگان بغداد آشکار می‌کند که در همه‌ی این سال‌ها، احتمالاً گسستگی چندانی در سنت پزشکی جندی‌شاپور و فعالیت‌های پزشکان بیمارستان جندی‌شاپور پدید نیامده بود و هنوز پزشکان جندی‌شاپوری چنان پُرآوازه بودند که پزشکان دربار خلیفه بغداد به او گفته بودند که در روزگار خود، پزشکی بهتر از جورجیس بن بختیشوع نمی‌شناسند (ابن ابی‌اصیبعه، ۱۳۴۹: ۳۱۷-۳۱۸؛ جلیلیان، ۱۳۹۳: ۱۲۳). البته بر اساس برخی شواهد نیاکان این خاندان چند نسل قبل نیز شغل موروثی طبابت را داشتند. مثلاً پزشک خاص خسروانوشیروان «جبرئیل» نام داشت (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۸۴)؛ این نام چند نسل در بین پزشکان جندی‌شاپور، بالاخص خاندان بختیشوع، تکرار می‌شود. از این رو می‌توان حدس زد که پزشکان مشهور عهد عباسی نیز از نوادگان همان پزشکان عهد ساسانی بودند (براون، ۱۳۶۴: ۵۷). هم‌چنین جمال‌الدین قفطی صاحب *تاریخ الحکماء* می‌گوید:

مردم جندی شاپور از پزشکان‌اند و در فن طبابت بسیار حاذق‌اند و از عهد ساسانیان این علم در آن سرزمین مقامی بلند داشته است (نجم‌آبادی، ۱۳۵۳: ۴۹).

جواب این پرسش که «چرا از عهد ساسانیان تا چند سده پس از ورود اعراب مسلمان پزشکی در این خاندان باقی و موروثی است؟» به این موضوع برمی‌گردد که خاندان بختیشوع جزو طبقه «دبیران» عصر ساسانی بودند که نسل به نسل طبق سیستم طبقاتی عصر ساسانی شغل پدران خود را به ارث می‌بردند؛ زیرا پزشکان، ستاره‌شناسان، ادیبان، و شاعران جزو این طبقه به شمار می‌آمده‌اند (مینوی، ۱۳۵۴: ۵۷). در اوایل عصر عباسی نیز بیش‌تر کسانی که به ترجمه کتاب‌های پهلوی پرداختند از طبقه دبیران یا از اطرافیان و وابستگان به آن‌ها بودند (محمدی ملایری، ۱۳۸۰: ۳/ ۱۰۱). بنا بر گفته ابن ندیم، خاندان بختیشوع بیش‌تر از مترجمان کتب پهلوی به عربی بودند (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۴۴۶). این تداوم خاندانی و شغلی طولانی مدت و نسل به نسل خاندان بختیشوع یادآور تداوم طبقه دبیران در عصر ساسانی است. اگرچه با ورود اعراب به ایران جامعه طبقاتی درهم شکست، اما اشراف ایرانی به‌ویژه دبیران به سبب انباشت علمی‌ای که از پدرانشان به ارث برده بودند و تعامل با اعراب مسلمان هم‌چنان موقعیت خود را حفظ کردند و به عنوان نگهبانان فرهنگ و سنت‌های اجتماعی و فرهنگی ایران بودند (محمدی ملایری، ۱۳۸۰: ۳/ ۳۵۹؛ اشپولر، ۱۳۶۹: ۲۱). در سده‌های نخستین اسلامی، پزشکان جندی‌شاپوری، به‌ویژه خاندان بختیشوع، میراث پزشکی کهن سال جندی‌شاپور را زنده نگاه داشتند و آن‌گاه با ورود به دستگاه خلافت عباسیان، همه دانش و تجربه خود را به مسلمانان هدیه دادند. تبحر و درایت این خاندان در پزشکی و رشد آن‌ها در شناسایی و معالجه بیماران باعث شد تا خلفای عباسی خاندان بختیشوع را به خدمت خود گرفتند و آن‌ها ضمن خدمات پزشکی به خلفای عباسی، با ترجمه و تألیفات خود، به‌ویژه در زمینه طب نقش زیادی در پیش‌رفت علم پزشکی در تمدن اسلامی داشتند (قفطی، ۱۳۷۱: ۴۱؛ حلبی، ۱۳۶۵: ۱۸۴-۱۸۵؛ جلیلیان، ۱۳۹۲: ۱۴۰). آن‌ها به زبان‌های مختلفی مانند فارسی، عربی، و یونانی تسلط داشتند. از این رو، کتاب‌های زیادی را به عربی ترجمه کردند و این غیر از کتاب‌هایی بود که به زبان سریانی تألیف می‌کردند (ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۱۲۴). مجموع فعالیت‌های علمی و عملی خاندان بختیشوع در زمینه‌های مختلف پزشکی در طول چندین نسل باعث شد تا این خاندان در جای‌گاه میراث‌داران علمی دانشگاه جندی‌شاپور و حلقه ارتباط‌دهنده پزشکی ایران باستان به پزشکی اسلامی به ایفای نقش پردازند (قفطی، ۱۳۷۱: ۴۱؛ آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۰۳؛ جلیلیان، ۱۳۹۲: ۱۲۳).

دلیل این که پزشکی در خاندان بختیشوع تا شش نسل یا نزدیک به ۲۵۰ سال بلامنازع بود و آن‌ها سرآمد دیگران بودند، این بود که آن‌ها به راحتی این علم را در اختیار همگان قرار نمی‌دادند. این موضوع از رفتاری که با حنین بن اسحاق کردند روشن می‌شود: حنین بن اسحاق یکی از مسیحیان حیره و بسیار دل‌باخته دانش بود و زیردست یوحنا بن ماسویه داروسازی می‌کرد و در جلسات درس او نیز حاضر می‌شد، اما همواره پرسش‌های دشوار بسیار می‌کرد. یک روز استاد، که صبر و تحملش را از دست داده بود، بر او پرخاش کرد: «مردم حیره را به طب چه کار؟ برو و در کوی و برزن صرافی کن!» (جرجی زیدان، ۱۳۷۲: ۵۶۰).

قفطی در این باره می‌گوید: مردم جندی‌شاپور فقط خود را شایسته فراگرفتن این دانش می‌پنداشتند و تاب تحمل آن را نداشتند که این علم از انحصار آنان و فرزندان و بستگان ایشان خارج شود و به دیگری سرایت کند (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۳۹). دلیل این موضوع به بحث طبقاتی یا تخصصی بودن مشاغل برمی‌گردد.

البته باید شرایط زمانی را نیز در نظر گرفت؛ به نظر می‌رسد که در دنیای قدیم این سنت بوده است که پزشکان و شاید دیگر طبقات دانش خود را به سختی در اختیار دیگران می‌گذاشتند، مثلاً در سوگندنامه بقراط آمده است:

سوگند یاد می‌کنم که دانسته‌ها، آموخته‌ها، و اندرزهای خویش را از فرزندان خود، فرزندان استاد خود، و شاگردان سوگندخورده دریغ ندارم، اما کسان دیگر را از این علم چیزی نیاموزم (سرمدی، ۱۳۷۹: ۹۰-۹۱).

نمونه دیگر از خاندان بختیشوع، که روند تداوم و استمرار طبقاتی بودن جامعه عصر ساسانی را در اوایل دوره اسلامی در ذهن تداعی می‌کند، واکنش جبرئیل بن بختیشوع نسبت به پیشرفت یوحنا بود. جبرئیل استاد یوحنا بود، اما وقتی از پیشرفت کار او آگاهی یافت و متوجه شد که اهل علوم و ادب نزد او جمع می‌شوند و او ایشان را درس می‌دهد و شاگردان بسیار بر او گرد آمده‌اند، به گونه‌ای که گمان می‌کند بقراط یا جالینوس است، بسیار خشمگین شد و دائم نفرین خویش می‌کرد و می‌گفت: «این است سزای کسی که احسان و نکویی درباره ناسزاوار کند. و مردم سفله را تربیت نماید. و دخل دهد در چنین صنعت شریف، کسی را که اهل آن نباشد» (قفطی، ۱۳۷۱: ۵۱۶). جبرئیل از خدمات و تلاش‌هایی که برای یوحنا کشیده است سخن می‌گوید:

پس یوحنا را به مرتبه شریفه رسانیدم. و او را سرپرستی بیمارستان رساندم. اکنون جزای من از وی آن شده که از وی صادر می‌شود. چنین ادعاهایی که از او شنیده می‌شود، هر

کس بشنود، کسی را که در تربیت او کوشیده است و وسیله بلندنامی او گردیده، ناسزا گوید. و از این جهت بوده که ایرانیان نمی گذاشته اند که مردم از صناعات پدران انتقال نمایند (همان: ۵۱۶-۵۱۸).

البته به نظر می رسد، با توجه به شواهد مذکور، این خصوصیت پزشکان جندی شاپور که دانش خود را به بیگانگان نمی آموختند، جدا از این که یادآور موروثی بودن این شغل در بین آنها و تداوم روند طبقات علمی در دوره اسلامی است، دلیل دیگری هم داشته است؛ آنها به اهلیت نداشتن طبقات پایین جامعه اعتقاد داشتند و اعتبار و ارزش بالای علم در جامعه آن روز ایران به حدی بود که اجازه نمی داد علم کوچه و بازاری شود (محمدی و سلطانی، ۱۳۸۸: ۴۳-۸۸). علاوه بر این، جبرئیل تأکید می کند که هر کس ادعاهای یوحنا را بشنود به کسی که در تربیت او کوشیده است ناسزا می گوید. این مطلب می رساند که مردم عهد جبرئیل هنوز به ادامه روند موروثی بودن مشاغل معتقد بودند.

۷. نتیجه گیری

لازمه رفع احتیاجات اجتماعی به وجود آمدن مشاغل و طبقات اجتماعی گوناگون است. هر جامعه ای نیازمندی های متفاوتی دارد و هر فردی از افراد جامعه نیز کار ویژه و مخصوصی بر عهده دارد و لازمه این کار ویژه تخصصی شدن امور و تقسیم کار اجتماعی است. جامعه عصر ساسانی نیز از این واقعیت مستثنی نبود. پیشه ها و مشاغل در خاندان ها و طبقات خاصی موروثی می گشت و فرزندان تجارب نیاکان و پدران خود را به ارث می بردند و تجربه هایشان را به نسل های پس از خود انتقال می دادند. شواهد و قرائن نیز این فرضیه را تأیید می کنند، چنان که بهرام چوبینه، که از خاندان نظامی مهران برخاسته بود و اجداد او از عهد اشکانی تا اواخر ساسانی در شغل نظامی گری تجربه اندوخته بودند، به کسانی که تخصص آنان در امور نظامی نیست گوش زد می کند که هر کسی را بهر کاری ساختند. اگر کسی در کاری که در آن تخصص یا تجربه کافی نداشته باشد وارد شود، طبیعتاً نمی تواند به خوبی متخصص آن کار شود و ممکن است کار را تباه سازد.

به علاوه، بحث عدم ارتقا به طبقه ای دیگر است که معمولاً بسیاری از پژوهشگران بدون قید و شرط آن را پذیرفته اند، این در حالی است که بنا بر شواهد، این مسئله قطعی و همیشگی نبوده است و کسانی بوده اند که بدون هیچ قید و شرطی آزاد بودند به طبقه ای غیر از طبقه اجدادی خود دخول کنند. چنان که برزویه طبیب، که پدرش از طبقه نظامیان بود، در

کودکی در رشته پزشکی ادامه تحصیل می‌دهد. هم‌چنین اگر در کسی هنر یا اهلیتی دیده می‌شد، با شرط مصاحبه و آزمایش، راه ورود به طبقه دل‌خواه را برای او هموار می‌کردند. با ورود اسلام به ایران نیز، اگرچه ساختار اجتماعی به تدریج دچار تحول و دگرگونی‌های بنیادین شد، اما موقعیت اجتماعی قسمتی از طبقات ساسانی، به سبب قرار گرفتن در بخش اداری و دیوانی جدید اسلامی، به وضع سابق خود باقی ماند. طبقات ممتاز و متنفزی هم‌چون دهقانان و دیوران با درک شرایط جدید درصدد برآمدند با استفاده از تجارب تاریخی خود، در امور ملک‌داری با فاتحان مسلمان هم‌کاری کنند. در این بین نخبگان فرهنگی جندی‌شاپور، از جمله خاندان بختیشوع، نقش زیادی در انتقال سنت‌ها و عناصر فرهنگی ایران به جهان اسلام داشتند، به طوری که پزشکی در این خاندان از زمان ساسانیان تا چند نسل بعد از اسلام به طور موروثی از پدران به فرزندان منتقل می‌شد. خاندان بختیشوع میراث پزشکی کهن سال جندی‌شاپور را زنده نگاه داشتند و آن‌گاه با ورود به دستگاه خلافت عباسیان، همه دانش و تجربه خود را به مسلمانان هدیه دادند. بدین ترتیب، آن‌ها تعصب خاصی در علم پزشکی داشتند و به راحتی این علم را در اختیار همگان قرار نمی‌دادند.

پی‌نوشت

۱. یکی پور دارم رسیده به جای به فرهنگ جوید همی رهنمای
اگر شاه باشد بدین دستگیر که این پاک فرزند گردد دبیر

منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۴). «آل بختیشوع»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، زیر نظر کاظم موسوی بجنودی، تهران: مرکز *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*.
- آذرنیوشه، عباسعلی و کورش صالحی (۱۳۹۱). «دهقانان ایرانی در روند گذار از دوره ساسانی به دوره اسلامی»، *مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، ش ۱۱.
- ابن ابی‌اصبیعه (۱۳۴۹). *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، به کوشش سیدجعفر غضبان و محمود نجم‌آبادی، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن حوقل، محمد بن علی (۱۳۴۵). *صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۹). *ایران در قرون نخستین*، ج ۱ و ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- افلاطون (بی‌تا). *جمه‌ور*، ترجمه فؤاد روحانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اینوسترانسف، کنستانتین (۱۳۸۴). *تحقیقاتی درباره ساسانیان*، ترجمه کاظم کاظم‌زاده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۷۴ تأملی بر جامعه طبقاتی عصر ساسانی و تداوم آن در قرون اولیه اسلامی ...

- براون، ادوارد (۱۳۵۱). *طب اسلامی*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۴۳). *شاه‌کارهای ادبیات فارسی*، بهرام چوبین، تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۳). «دیدگاه‌های تازه دربارهٔ مزدک»، *جستاری چند در فرهنگ ایران*، تهران: فکر روز.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۵). *ادیان آسیایی*، تهران: چشمه.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولیچ (۱۳۶۳). *اسلام در ایران از هجرت تا پایان قرن نهم هجری*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
- تفضلی، احمد (۱۳۵۴). *مینوی خرد*، تهران: بنیاد و فرهنگ ایران.
- جاحظ، عمر بن بحر (۱۳۳۲). *التاج*، ترجمه حبیب‌الله نیکبخت، تهران: آشیانه کتاب.
- جلیلیان، شهرام (۱۳۹۲). *تاریخ جندی‌شاپور*، اهواز: دانشگاه علوم پزشکی جندی‌شاپور اهواز.
- جلیلیان، شهرام (۱۳۹۳). «جای‌گاه پزشکان جندی‌شاپوری خاندان بختیشوع در شکوفایی پزشکی اسلامی»، *مجله مطالعات ایرانی*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، س ۱۲، ش ۲۴.
- حلی، علی‌اصغر (۱۳۶۵). *تاریخ تمدن اسلام*، تهران: چاپ و نشر بنیاد.
- خنجی، امیرحسین (بی‌تا). *بخش ششم: شاهنشاهی ساسانی*، گفتار نخست، سایت ایران تاریخ.
- دریایی، تورج (۱۳۹۲). *ساسانیان*، ترجمه شهرناز اعتمادی، تهران: توس.
- دینوری، ابن قتیبه (۱۴۱۸ ق). *عیون الاخبار*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- رضایی، رمضان و دیگران (۱۳۸۹). «نقش دبیران ایرانی در تأسیس و تکوین دیوان‌سالاری اسلامی در قرن اول هجری»، *پژوهش‌نامه تاریخ تمدن اسلامی*، س ۴۳، ش ۱.
- روشه، گی (۱۳۶۸). *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
- زیدان، جرجی (۱۳۷۲). *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه و نگارش علی جواهرکلام، تهران: امیرکبیر.
- سرمدی، محمدتقی (۱۳۷۹). *پژوهشی در تاریخ پزشکی و درمان جهان از آغاز تا عصر حاضر*، تهران: سرمدی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- فردونی، علی (۱۳۸۰). *اندیشه سیاسی اخوان الصفا*، تهران: دفتر تبلیغات اسلامی.
- قفطی، ابوالحسن علی بن یوسف بن ابراهیم (۱۳۷۱). *تاریخ الحكماء*، به کوشش بهین دارائی، تهران: دانشگاه تهران.
- کولسینکف، آ. ای. (۲۵۳۷). *ایران در آستانهٔ یورش تازیان*، ترجمه یحیایی، تهران: آگاه.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷). *فلسفه حقوق*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- گرشاسب چوکسی، جمشید (۱۳۸۱). *ستیز و سازش*، ترجمه نادر میرسعیدی، تهران: فتنوس.
- ماسه، هانری و چند تن از خاورشناسان (۱۳۳۹). *تمدن ایرانی*، ترجمه عیسی بهنام، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۰). *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، ج ۳ و ۴، تهران: توس.

محمدی، مقصود و مهدی سلطانی (۱۳۹۰). «درآمدی بر سهم ایرانیان در پیدایش و گسترش قلمرو فلسفه»، فصل‌نامه حکمت و فلسفه، ش ۲.

مسعودی، علی بن حسین (۱۳۴۴). *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.

منشی، نصرالله (۱۳۸۳)، *کلیله و دمنه*، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.

مینوی، مجتبی (۱۳۵۴). *نامه تنسیر به گشنسپ*، تهران: خوارزمی.

نجم‌آبادی، محمود (۱۳۵۳). *تاریخ طب در ایران پس از اسلام*، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران.

نظام‌الملک، ابوعلی حسن توسی (۱۳۴۷). *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

Ashraf, Ahmad and Ali Banuazizi (1992). "CLASS SYSTEM iv. Classes In Medieval Islamic Persia", *Encyclopadia Iranica*, Vol. V, Fasc. 6.

Boyce, M. (1957). "The Parthian *Gōsān* and Iranian Minstrel Tradition", *JRAS*.

Pigulevskaya, N. (1963). *Les villes de l' étatiranien aux époques partheetsassanide*, *Contribution à l' historiesociale de la basseantiquité*, Paris.

Shaki, M. (1983). "Revertible and Irrevertible Grants in Sasanian Law", *StudiaIranica*, 12/2.

